Ajaib al-makhluqat, [1806]

Call Number: Persian MSS +65
Creator: Qazwini, Zakariya ibn Muhammad, 1208 or 9-1283 or 4, creator
Languages: Persian
Arabic
Date: [1806]
Type of Resource: mixed material
Description: Teaching resource: Kishwar Rizvi, History of Art
Copied on A.H. 24 Jumayda al-avval [sic] 1221 [A.D. 1806].
Good nastaliq, in red and black; unwan in colors on leaf 1 verso; with copious crude miniatures.
Islamic binding, in brown.
Ethe, H. India Office,
Cosmography, translated from the Arabic.
Purchased from the Wellcome-Kraus collection in 1949.
Physical Description: 34.5 x 20.5 cm.

Exhibition Note: Teaching resource: Kishwar Rivzi, Department of the History of Art
Collection: Beinecke Library
Source Digital Format: image/jpeg

A record for this resource appears in Orbis, the Yale University catalog

Click here to begin looking at the images!

فص در خاتم وحرکات او تابع حرکت فلک اوست وجمله حرکتهای عالم بحث اثر متقدمان
و اصحاب رصد بما بطلیموس که اعتقاد قوم بر دست منقولست که چهل و پنج حرکتست
حرکت فلک اعظم وحرکت فلک ثوابت واحده وحرکت ازان فلک علوی هر یک ازان
شش حرکت ازان آفتاب شش زهره شش وازان فلک عطارد نه وشش ازان فلک قمر
و دو حرکت ازان مادون فلک قمر وآن حرکت خفت وحرکت ثقل و اورا دو حدست مرکز
مرکز هر یک ازان مرکز عالم محدب او متصل باشد ومقعر فلک عطارد ومقعر او پس آن نیمه
که مقابل آفتابست پیوسته مضی باشد وچون بمقارن آفتاب شود نیمه مضی او بجانب آفتاب
باشد ونیمه مظلم بجانب زمین وچون از آفتاب دور شود در جهت شرق نیمه مظلم سوی جانب
مغرب باشد این قدر که ازو روشن شود هلال باشد وهر چند که از آفتاب دورتر میشود جرم
او نور بیشتر میگیرد تا انکه که مقابل آفتاب گردد وآن نیمه که مواجه زمین باشد روشن شود
انکه اورا بدر خوانند بعد ازان از نیمه آخر از ماه هر چند که با فتاب نزدیک شود نور او
کمتر میگردد تا انگاه که مقارن آفتاب گردد انکه آن نیمه که مضی باشد با جانب فلک
عطارد باشد وآن نیمه که غیر مضی باشد با جانب زمین باشد وانیکه نوشته اند
صورت اینست

[Lunar images]

فصل در سبب خسوف قمر چون جرم زمین حایل شود میان جرم قمر و جرم آفتاب
خسوف پدید آید و قمر در عقده رأس یا ذنب باشد و نزدیک استقبال و جرم
آفتاب بیش از کره زمین است پس از ظل زمین مخروطی پدید آید که قاعده او سطح زمین
باشد از بهر آنکه نه خطوط شعاعی که از آفتاب بیاید و بسطح زمین رسد متوازی نباشد
و چون بجرم زمین رسد از جوانب او بگذرد و بیکدیگر متصل شود در یک نقطه از زمین
سایه بشکل مخروطی پدید آید چنانکه شرح داده شد پس اگر قمر را عرض نبود از
فلک البروج وقت استقبال جرم جمله قمر در جرم مخروط افتد پس جمله منخسف شود و این
آن وقت باشد که عرض قمر مساوات مجموع قطرین باشد یعنی قطر قمر و قطر ظل
و اگر کمتر از نیمه قطرین باشد نیمه منخسف شود و این صورت آنست والله اعلم

فصل فی خواص القمر
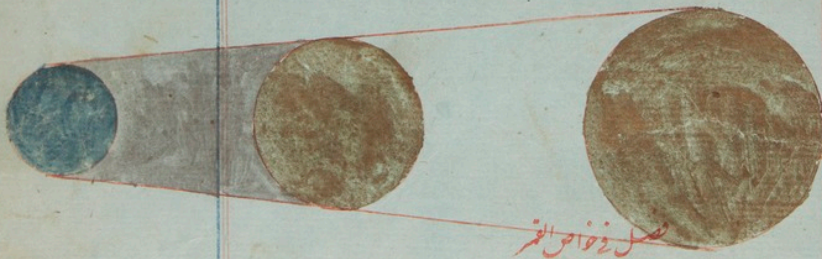
چنین گویند که جمله تأثیرات او بواسطه رطوبت باشد چنانکه تأثیر آفتاب بواسطه
حرارت و از تأثیرات قمر امر دریاست چون قمر در جانبی باشد شرق یا غرب بحر از آن
جانب زیاده شود هر چند قمر بدان جانب میل میکند در آن جانب مد بحر باز پدید میاید تا آنکه
بوسط السما رسد آن ساعت مد بغایت رسیده باشد و چون قمر از وسط السما میل کند
جزر زیاده شود و باز پدید آید و زیاده میشود تا آنگاه که قمر مغرب آید یا بان موضع رسد که آن

[Lunar images]

[Illustrated miniatures, crab, lion]

روشن که بر دنبال اسد و پایهای او آنجا که رایس است بر کفهای میزان و آن
کوکب که بر دوش چپ اوست عوا گویند و بعضی چنین گویند که آن کواکب
که بر شکم و زیر دست اوست ایشانرا عوا خوانند از بهر آنکه کلابند که از پس شیر بانگ
کنند و آن کوکب نیز را که نزدیک آن دست که سنبله دارد اعزل خوانند یعنی
بی سلاح و در مقابل سماک رامح و آن کوکب را سنبله خوانند و آن کوکب را که بر پای
اوست او را غفر خوانند یعنی کوکب را پوشیده است و صورت سنبله اینست

کوکب او بعیده است از صورت میان کوکب سنبله و عقرب و نه خارج و در مجموع ایشان از کوکب

کوکب اوست و یک کوکبست از صورت و سه خارج از صورت و آن سه کوکب را که جبهه
گژدمست از اکلیل خوانند و آن کوکب روشن که با سرخی گراید قلب العقرب
گویند و آن کوکب که قدام قلبست و آنرا که از پس اوست نیاط گویند و آنرا
که در حرارتست ذنبست فقرات گویند و آن دو کوکب را که بر طرف

[Illustrated miniatures, angel, scale]

[Illustration, four men with horned animal]

وچنین گویند که او را در آن موضع هیچ بو نباشد چون او را بموضعی دیگر نقل کنند
بوی او باز بدید آید ومنها سمکه چنین گویند که این ماهی بجزیره واق واق بود و درازی او
بیش از دویست گز باشد چون مردم بدانند که او نزدیکست بانگ برآورند و دهل چه
نوازند تا از صیاح ایشان بگریزند و چون جناح را فراز کند همچون شراع عظیم بود ومنها
نوعی از سلحفات باشد یعنی سنگ پشت گویند استدارت او بیست گز بود و چنین گویند
که یکی از آن بیست بیضه نهد و باشد که هزار بیضه نهد و این بقرب جزیره واق واق بود
ومنها چنین گویند که هم درین ماهی باشند که روی آن ماهی چون روی ضریر باشد
و بر روی هیچ پلوس نبود و تن او طبقی از لحم و طبقی از شحم باشد و او را فرج باشد چون زنان
ومنها ماهیست که از صید کنند و شیلان خوانند و چون بماند در روز خشک شود و فرو
و فرو ریزد صاحب تحفة الغرایب گوید اگر آن ماهی را در دیگ نهند تا بپزد اگر سر دیگ بگیرند
پخته نشود و چون حرارت آتش بوی رسد طفره کند و از دیگ بیرون جهد و در سوراخ
پنهان شود ومنها نوعی از سرطانست که بمقدار یک گز باشد و چون از آب بیرون آید
در زمان سنگ شود و حیوانات او زایل گردد و در داروهای بسیار بکار آید و حدیث این سرطان
شایع و مستفیض است ومنها مارهای بزرگ باشد که بالای ایشان صد گز باشد و از آب
بیرون آیند و پیل و گاومیش را فرو برند پس خود را در درختی پیچند و استخوان آن حیوانی که فرو برده
شکسته شود چنانکه او از کثرت عظام برآید و از خواص این بحر غواص لولو است و جواهر و در و حیوان
عجیب الاشکال باشد و ماهیان بزرگ باشد که درازی یکی دویست گز باشد و حیوانات
او بعضی بعضی را خورند و در و گردابیست که هر سفینه که در آنجا افتاد هیچ بیرون نیاید و ملاحان
آن بگذارند و نتوانند از آنجا دوری جویند و یکی از آنجا حکایت کنند که درین بحر

[Illustration, two swimmers with stag or goat]

[Illustration, figure on horse]

رود براین صورت و آنچنان بود که سرری سازند و بر آن سریر چرخی بر سیاقه قایم در سر آن میل

صورتی بود بر دست او شمعی و در زیر صورت حوضی بود پر از ریگ و در حوض انبوبه بود با چرخ

چنانکه ریگ از انبوبه بر پره چرخ میزند و چرخ را میگرداند و چون چرخ میگردد میل را میگرداند و میل صورت را

میگرداند و بر دست صورت شمع افروخته بود و بر گرد سر بر گردد و آن صورت بود که ذکر کرده شد

[Illustration, soldiers]

بخورد کوشش اگرچه درختی یا جای عالی باشد و عجب آنست که اگر گرگ روباه یا گربه ببیند
حرکت نکند و اگر شغال ببیند از درخت
بزیر افتد اگر یکی باشد و اگر صد جمله نزد
او روند چنانکه در از گوشت نزد شیر روند
و پندارد که رفتن او خدمتیست که از لطف
او ایمن باشد و گویند که اگر زبان او را
در خانه قومی نهند در میان ایشان خصومت افتد و اگر استخوان او را از بهر جنون و صرع طلا نهند
نافع بود ابن عرس حیوانی دراز باشد و او را بفارسی راسو گویند و دشمن موش باشد و در خانه
و در خانه که او رود حلی و جواهر را دزدد
دارد بدان سبب او با نهنگ عداوت
کند و اگر نهنگ بیاید دهن را گشاده
بدهن او درود و همه امعا و احشای او را پاره
کند و بیرون آورد و با مار خصومت کند و اگر مار را بیابد بر مار غلبه کند و مار از بوی او ضعیف
شود و اگر رماد او بر درخت بلند از آفت سلیم ماند و مرغان آن از ضرر برسند و از جهة ظلمت البصر
گوشت او را احتیاط کنند نافع بود ارنب حیوانیست لذات و او را بفارسی خرگوش خوانند
و گویند یکسال نر باشد و یکسال ماده و او حیض باشد چون زنان و دستهای او کوتاه تر باشد
از پایهای او و چون بیمار شود قصب احمر بخورد شفا یابد و اگر دماغ او را زن بخود برگیرد هرگز
آبستن نشود و اگر دندان او و مثل آن دندان بنهند که درد کند ساکن شود و اگر زهره را
خون در چشم بازیه ببندد چیزی از بوی او احتمال نماید حیض منقطع شود و اگر زن سرگین او را با خود دارد

[Illustration, animals]

[Illustration, rabbit and tiger]

[Illustration, two-headed figure, mythological animals]

[Final leaf, dedication]